



۲۰۲۰/۰۵/۱۹

غوټ جانبار

اسرار د پیلوماسی، بخش از کتاب تاریخ روابط افغانستان و ایالات متحده امریکا (۱۹۱۹-۱۹۵۵)

بخش دوم



نویسندگان: - گ. یژوف - پ. کرپینکو

مترجم: غوټ جانباز

طی سال های هفتاد قرن چهارم میلادی بخش قابل ملاحظه افغانستان تحت حاکمیت دولت سلسله ساسانی ها در آمد. (۶) در قرن هفتم، افغانستان شکار عرب ها گردید. در این دوره قلمرو افغانستان امروزی تصویر متنوعی داشت: در بخشی از آن پیروان آیین زردشتی دیده می شدند، در قسمتی هم اهالی به بت های بودا عبادت می نمودند. (مخصوصاً در جلال آباد و بامیان) در ارتفاعات بلند و کوهستانی آیین و عقاید باستانی آریایی ها هنوز هم حکمفرما بودند و سایر ادیان جای آنها را گرفته نمی توانستند. در حاشیه های کابل امروزی، میان اهالی مذهب هندویزم بیشتر معمولیت داشت. (۷) صرف نظر از مقاومت مردم بومی، اعراب توانستند دین اسلام را به دین حاکم مبدل بسازند. در عین حال ترویج کامل دین اسلام در مناطق شرقی، از جمله در " کافرستان " صرف در زمان حکومت داری امیر حبیب الله خان صورت گرفته و منطقه مذکور "نورستان" نامیده شد. طی قرون دهم و یازدهم میلادی دولت سلسله غزنوی ها که تحت نفوذ اعراب قرار داشت رونق زیادی در زمین های افغانستان پیدا کرد. پایتخت تابستانی دولت غزنوی ها در شهر غزنی و مرکز زمستانی آن در لشکرگاه موقعیت داشت، در پیوند دریاهاى هلمند و ارغنداب. مشهور ترین حکمروای این سلسله شاه محمود نام دارد. (سنه وفات ۱۰۳۰ میلادی) شاه محمود درباری با شکوهی داشت که در آن شعراء و آهنگ سازان آن ایام حضور می یافتند و بزم های شعر و موسیقی را برپا می کردند.

یکی از شعراء مشهور این دوره، فردوسی نام دارد. موصوف به فرمایش سل. طی قرون ۱۲-۱۳ سلسله دیگری به نام غوری ها در مناطق مرکزی افغانستان (ولایت غور امروزی) عرض وجود نمود. متعاقباً افغانستان هدف تهاجمات لشکرهای مغل و ترک قرار می گیرد.

نخست مغل ها در سده ۱۳ و سپس در قرن ۱۴ قشون ترک تبار تیمور لنگ. تیموری ها در این میان توانستند دولت مقتدری را ایجاد کنند که در ترکیب آن شهرهای بزرگ آن زمان، بلخ و هرات نیز شامل بودند. یکی از بازماندگان تیمور لنگ، بابر طی سال های ۲۰ قرن ۱۶ از آسیای مرکزی به افغانستان هجوم آورده کابل را پایتخت دولت خود ساخته سلسله ای را به نام " مغل های کبیر " اساس گذاشت. دولت مغل ها قسمت بزرگی از هندوستان کنونی را نیز دربر می گرفت. (۸) بابر کابل را زیباترین شهر دنیا می پنداشت و بنا بر همین دلیل در وصیت نامه اش نگاشت تا پس از مرگ در زمین کابل دفن شود.

این وصیت بابر عملی گردید. آرامگاه بابر در دامنه یکی از کوه های که کابل آنوقت را محاط می کرد در باغی باشکوهی اعمار گردیده است.

کابلیان به رسم ادای احترام دوست دارند از آرامگاه بابر دیدن کنند. طی قرون ۱۶-۱۷ میلادی افغانستان هدف رقابت ها میان دولت مغل و ایران صفوی قرار میگیرد.

در پایان قرن هفده و شروع قرن هژده قیام های افغان ها علیه حاکمان این دو دولت اوج می گیرند. قیام های متذکره موجب ایجاد خان نشین های مستقل اقوام پشتون نخست در شمال غرب هندوستان و سپس در هرات و قندهار می شوند. در امتداد سالهایی ۳۰ قرن هژده میلادی افغانستان برای مدت کوتاهی تحت نفوذ یکی از قوماندانان اردوی ایران به نام نادر افشار قرار میگیرد. پس از مرگ نادر افشار، در ۱۷۴۷ اولین دولت افغان ها، امپراتوری درانی ها ایجاد میگردد. منبع اغتشاشات داخلی به عمده ترین تهدید برای حاکمیت افغانستان تبدیل میگردد.

اغتشاشات مذکور معمولاً میان افراد و حلقاتی که به خاطر دسترسی به قدرت با یکدیگر مبارزه می کردند تحریک می شدند. در عین زمان ابرقدرتهای آنزمان، برتانیة کبیر و روسیة تزاری نیز به مرور زمان تهدیدهای معینی را متوجه افغانستان میساختند. برتانیة کبیر در زمره ای تهدید های خارجی، خطرناک تر از دیگران بود. حکومت برتانیة بیوسته به افغانستان هشدار میداد تا داوطلبانه به حاکمیت انگلیسها در هند برتانوی بپیوندد. هشدارهای انگلیسها با تهاجمات نظامی به حریم افغانستان همراهی میشدند. طی قرن ۱۹ دو جنگ میان افغانها و انگلیسها بوقوع پیوست:

جنگ اول- ۱۸۳۸-۱۸۴۲

جنگ دوم- ۱۸۷۸-۱۸۸۰

در حقیقت این دو جنگ نتیجه رقابت ها میان روسیة تزاری و برتانیة کبیر بود. در عین حال منشاء اصلی آن در خیانتی بود که حکومت روسیة تزاری در برابر افغانها مرتکب گردید. شکست افغانها در دوم افغان- انگلیس مستقیماً به خیانت از طرف حکومت تزاری ارتباط دارد. در ایام مورد بحث، برتانیة فعالانه از امپراتوری عثمانیه حمایت میکرد و کوشش بحرچ میداد تا مواضع روسیه را در اروپا و همچنان در حوزه بالکان تضعیف بسازد. برتانیة تلاش میکرد مغلوبیت ترکها را در جنگ روسیه- ترکیه طی سالهایی ۱۸۷۷-۱۸۷۸ تلافی نماید. نتایج این جنگ در معاهده صلح " سن ستیفان " قید گردیده بود. روسیه در عکس العمل به فعالیت های انگلستان در بالکان، سعی کرد جواب آنرا در آسیای مرکزی بدهد. معادله مذکور را کارل مارکس " حرکت شطرنج روسها در افغانستان " خوانده بود. روسها هیأتی دیپلماتیک را تحت ریاست جنرال ستولیتوف به کابل اعزام داشتند. (در ادبیات سیاسی- تاریخی هیأت مذکور را سفارت نیز خوانده اند) هیأت ستولیتوف به تاریخ ۲۲ جولای ۱۸۷۸ به کابل مواصلت کرد. افغانها از هیأت مذکور که سوار بر فیل ها به کابل رسیده بود استقبال باشکوهی نمودند. هیأت وظیفه داشت روابط دوستانه را با افغانستان تامین نموده و معاهده اتحاد را با این کشور به امضا برساند. ستولیتوف طرح معاهده و جزئیات آنرا با

شخص امیر افغانستان، شیرعلی خان (فرزند امیر دوست محمد خان) به توافق رساند. در طرح معاهده ضمناً آمده بود که روسیه، افغانستان را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت می شناسد و آرزو میبرد با آن روابط دوستانه تأمین نماید. به امیر افغانستان ضمانت عدم مداخله در امور داخلی افغانستان داده میشد، به استثنای حالاتی که حکومت افغانستان خود مقتضی آن باشد. بدینترتیب مطابق مندرجات طرح معاهده، روسیه مکلف میشد در صورت درخواست افغانستان به آن کمک مبذول دارد. اما، انکشاف اوضاع طوری رنگ گرفت که هیأت ستولیتوف درست یک روز پس از امضای تفاهم نامه میان انگلستان و روسیه در "کنفرانس برلین" به کابل رسیده بوده بود. " کنفرانس برلین " به ابتکار انگلستان دعوت شده بود و اهداف تنزیل عواقب پیروزی روسیه را در جنگ با ترکیه دنبال میکرد. " کنفرانس برلین " با انعقاد موافقت نامه صلح خاتمه یافت و حادثه مذکور بزودی بالای انکشاف واقعات در افغانستان تأثیر گذاشت. تهدید جنگ رویا روی میان روسیه و انگلستان رفع شد. در اخیر اگست ۱۸۷۸ ستولیتوف برای ارایه گذارش به تزار به روسیه فراخوانده شد. چون اوضاع جهانی متحول گردیده بود، حکومت تزاری از تأیید طرح معاهده با افغانستان ابا ورزید. افزون بر آن در ختم همان سال هنگام نزدیک شدن قوای انگلیس به کابل، سایر نمایندگان حکومت تزاری که در کابل قرار داشتند نیز به روسیه فراخوانده شدند. (۹) نایب الحکومه هند برتانوی لارڈ لئیتون به تاریخ ۱۴ اگست از امیر افغانستان تقاضا کرد تا با سفیر انگلستان جنرال چیمبرلین ملاقات کند. جنرال چیمبرلین وظیفه داشت به امیر تفهیم نماید تا روابطش را با روسیه قطع نموده، اعضای سفارت روسیه را از کابل اخراج کند. به افسران نظامی اجازه بدهد تا داخل کابل و برخی از شهرهای دیگر شوند، هکذا به آنها اجازه داده شود تا به هر پوسته سرحدی که بخواهند سر بزنند. در عین حال از امیر خواسته میشد تا مانع اعمار مواصلات و سایر استحکامات نظامی در خاک افغانستان نگردد. امیر افغانستان، شیرعلی خان از پذیرش سفیر انگلستان چیمبرلین و سایر شرایط ابا ورزیده و تقاضاهای لئیتون را رد کرد. در عکس العمل به اقدام امیر افغانستان، انگلیس قوای خود را در امتداد سرحد با افغانستان جابجا میسازد و در نوامیر سرحد را عبور کرده به افغانستان هجوم میبرد. بدین ترتیب جنگ دوم افغان- انگلیس آغاز میشود. (۱۸۷۸ - ۱۸۷۸۰) ادامه دارد.

هیأت ستولیتوف وظیفه داشت تا امیر شیرعلی خان را بطرف ما بکشاند و در صورت امکان معاهده "دفاع و تعرض" را علیه هند برتانوی به امضا برساند. بدون شک که چنین یک حرکتی از طرف ما بسیار ماهرانه بود. در عین حال هیأت ما صرف یک کمبود داشت، و آن اینکه بسیار ناوقت به افغانستان اعزام گردید. هیأت باید در شروع ۱۸۷۸ به کابل میرسید، در اینصورت نه کنفرانس برلین و نه هم تفاهمنامه برلین در میان می بود. صرف صلح می بود و تفاهمنامه "سن ستیفان ..."

اما هیأت در هر حال به کابل اعزام شد. حال ببینیم که هیأت وظایفش را چگونه انجام داد...؟

در یک کلام هم خوب و هم نچندان. موفقیت این مأموریت در آن بود که توانست افغانستان را بدون ائتلاف مساعی زیاد بطرف روسیه جلب نماید. حضور هیأت ستولیتوف انگلیسها را واداشت تا جنگ سنگینی را توأم با استعمال سلاح ثقیل و تقبل مصارف هنگفت پولی و بشری براه بیاندازد. در نتیجه مذاکرات، روشن شد که افغانها متحدین طبیعی روسیه علیه انگلستان هستند. در عین حال ضعف فعالیت هیأت ما در آن بود که بدون کدام ضرورت امیر شیرعلی خان را تشویق میکرد تا در برابر انگلیسها از شدت بیشتر کار بگیرد. لازم نبود به امیر افغانستان وعده های گوناگون و جدی داده شود، چیزیکه حکومت ما قادر به اجرای آن نبود. بدینترتیب هیأت ما مقصر است که در برابر

افغانستان از تزویر کار گرفت و بی موجب اشتباهی را که نمایندگان دولت ما طی سالهایی ۱۸۳۷-۱۸۳۸ در کابل و هرات مرتکب شده بودند، تکرار کرد. هیأت ما نباید وعده های غلو آمیز به حکومت افغانستان میداد. اگر ما در آینده بخواهیم یکبار دیگر روابط خود را با افغانستان تأمین نماییم، توازن نفوذ دولت ما و انگلستان را ارزیابی کنیم، درخواهیم یافت که اینبار برای بدست آوردن دل افغانها از مساعی و تلاش زیاد باید کار بگیریم.

به هر حال، هیأت ما امیدواری های مردم افغانستان را فریب داد... و مردم اینکشور حقیقت مذکور را بخوبی درک میکند. اما ملت افغانستان در هر حالت با ما خواهد بود و با انگلیسها متحد نمیشود، ولی منبعد در روابط خویش با روسیه نهایت محتاط خواهد بود. در این رابطه یک مسأله را باید بخاطر داشت: تا زمانیکه انگلیسها به اقوام دیگر به دیده موجوداتی برای استفاده بنگرند که محکوم به کار برای آنها هستند، برده هستند؛ تا وقتیکه با ملت های اشغال شده ظلم و بی رحمی را روا بدارند، تا آنزمان افغانستان در صورت بروز مناقشه میان روسیه و انگلستان از ما جانبداری خواهد کرد.

در این میان نقطه ضعف و آسیب پذیر برتانوی ها، یعنی هندوستان را ما باید همواره مورد توجه خویش داشته باشیم. در صورتیکه حتی این درز (هندوستان) در دژ تسخیر ناپذیر برتانیه هم بسته شود و انگلیسها در برابر ملل اشغال شده و همسایه های خویش ملتی شود بیشتر مسیحی و با ما نه تنها در سیاست و تجارت رقابت کند، بلکه در ترحم و بشر دوستی مسیحی نیز با به رقابت بپردازد، در اینصورت افغانستان یقیناً بیشتر به طرف آنها ترغیب خواهد شد. و "کلید دروازه های هندوستان (افغانستان) در جیب آنها قرار خواهد گرفت." در عین حال شواهد و قراین نشان دهنده آن هستند که همچو یک تحولی در اخلاق انگلیسها به این زودی ها رخ نخواهد داد. از این ناحیه نباید مشوش باشیم. هیأت ما " درگیر " روابط خود با حکومت افغانستان شد. باید به ترمیم این خطا پرداخته میشد. اعضای هیأت روسیه با قبول خطر برای آینده خویش به امیر شیرعلی خان وعده دادند که در صورت بروز تصادم با انگلیسها به افغانستان کمک نظامی صورت خواهد گرفت. حکومت روسیه این کمک را انجام داده نمی توانست و امیر در نبردها با قوای انگلیس مغلوب گردید. در عین حال روسیه مکلف بود از امیر افغانستان حداقل حمایت معنوی کند. آخر امیر از ما توقع دیگری نداشت. او با عجز و التماس از ما خواست تا به او اجازه سفر به سنکت پیترزبورگ (پایتخت آنوقت روسیه) داده شود تا با حکمران روسیه ملاقات نماید. امیر شیرعلی خان تزار روسیه را دوست خطاب میکرد. اما درخواست او بصورت غیرمترقبه رد میشود... امیر این رد را زمانی درمیابد که هیأت روسیه در دولت او قرار داشته و در دربار وی به سر میبرد! دلچسپتر آنکه امیر رد درخواستهایی را از پایتخت روسیه بدست می آورد که جزئیات آن از طرف هیأت ما به وی مشوره داده شده بود!...

انصافاً باید گفته شود که از امیر بعدتر دعوت بعمل آمد تا به تاشکند سفر کند، اما دیگر بسیار دیر شده بود. صرف نظر از اینهمه قضایا، امیر شخصی بود نهایت هوشیار و بزرگ منش. او شخصاً بارها به هیأت خاطر نشان میساخت تا اشتباهات خود را تصحیح نماید. بطور مثال او میخواست تا اردوی روسیه چند کندک را به سواحل دریای آمو بدون ورود به قلمروی افغانستان اعزام بدارد.

امیر شیرعلی خان میگفت: " من آرزو ندارم که قوای متذکره سرحد دولت مرا عبور کند، چی رسد به آنکه کسی غیر از افغانها در مبارزه ما علیه انگلیسها سهم بگیرد. من صرف میخواهم که قوای روسیه

در امتداد سرحد به گونه سمبولیک جابجا شود. در این صورت ملت من خواهد دید که " تزار سفید " او را ترک نموده و دست از حمایتش نکشیده است. "

اما، ما توصیه های او را نادیده گرفتیم. ما هراس داشتیم که انگلیسها از ما خواهند پرسید: " چرا؟ برای چی؟ بخاطر چی؟... " در نتیجه به تقاضای امیر افغانستان با حفظ نزاکت های معمولی جواب رد داده شد. روسیه با این اقدام خویش داوطلبانه قسمتی از نفوذ خود را بر افغانستان از دست داد. شاید آنهائیکه اتخاذ همچو فیصله ی در حیطه صلاحیت شان بود بدرستی به ماهیت اصلی پالیسی انگلیسها ملتفت نبودند...

انگلیسها معمولاً اعزام هیأت های دیپلوماتیک خود را با یک اردوی تمام عیار همراهی میکردند، در حالیکه سرحد هند برتانوی با افغانستان به مراتب نزدیک تر از سرحد روسیه با افغانستان بود. جای بسیار تأسف است که روسیه هیچگونه کاری برای تلافی اشتباهات خویش انجام داده نتوانست. در آینده روسیه نه تنها مکلف به رفع اشتباهات گذشته خواهد بود، بلکه بسیاری از چیز ها را از صفر شروع خواهد کرد. " این دومین بار بود که روسیه با افغانستان جفا میکرد. مرتبه ی اول جفای روسیه در سال ۱۸۳۸ رخ داد. در آستانه میلاد مسیح ۱۸۳۷ تورن شجاع اردوی روسیه یان ویتکوویچ به کابل رسید. ویتکوویچ در اصل از اشرافزاده های پولندی تبار بوده که به علت اشتراک در تظاهرات ضد حکومتی به خدمت عسکری سوق گردیده بود. ویتکوویچ شخص نهایت تعلیم یافته و دیپلمات کار کشته و به زبانهای فرانسوی، ترکی و فارسی بلد بود. موصوف از برکت استعداد خویش در تبعید، از یک عسکر عادی به رتبه منصب داری رسیده و به حیث یاور والی ولایت ارینبورگ (یکی از ایالت های روسیه که در شرق اینکشور موقعیت دارد) ایفای وظیفه کرده بود. سفر ویتکوویچ را به کابل میتوان موفقانه ارزیابی نمود. در نتیجه میانجیگری ویتکوویچ، دوست محمد خان امیر افغانستان در شروع ۱۸۳۸ معاهده دوستی را با ایران به امضاء رساند. قرار بود روسیه ضامن معاهده فوق الذکر گردد. امیر افغانستان هکذا به پیشنهاد جانب روسیه در مورد انعقاد معاهده " اتحاد " با روسیه نیز موافقت کرد. اما همه این توافقات در اثر فشار های انگلیسها فروپاشیدند. حکومت تزاری عقب نشینی نموده و فعالیت های ویتکوویچ را تأیید نکرد. خود ویتکوویچ را از صفوف اردو راندند. نیکولای اول (تزار آنوقت روسیه) طوری وانمود کرد که گویا ویتکوویچ خودسرانه عمل کرده است. توضیحات حکومت روسیه در مورد مأموریت ویتکوویچ اوج حماقت بوده و نشان میداد که حکومت روسیه در برابر فشار های انگلستان تسلیم شده است. سرنوشت این مرد والا بسیار غم انگیز بود. در می ۱۸۳۹ ویتکوویچ در یکی از مهمانخانه های سنکت پیتیرزبورگ خود کُشی کرد (یا به قتل رسید...) و تمام اسنادی که با خود داشت مفقود شد. (۱۱)

ادامه دارد

**** * * * * *

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!